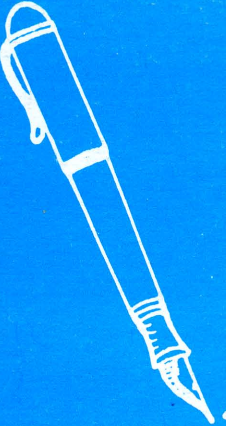
AFGHANISTAN EDUCATION COMMITTEE



اِقرأ...

قرائت دری

برای صنف پنجم

سال - ۱۳۶۶ هـ ش

قرائت

دری

برای صنف پنجم

مؤلفين :

مولوي عبدالحفیظ و مولوي نثار احمد

اعضاء مشورتي :

باطن شاه "صافی" و روژه گل "وحدتي"

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

نکات چند برای استادان محترم

۱- وقتیکه معلم صاحب داخل صنف میشود باروحیهٔ بشاش با شاگردان السلام علیکم نماید.

۲- استاذ محترم خود را با اسم و تخلص معرفی دارد.

۳- بعد از احوال پرسی شاگردان، نظافت عموم شاگردان را ببیند.

۴- وظایف خانگی طلاب را ملاحظه نماید.

۵- درس گذشته را ارزیابی نماید.

۶- درس جدید را اولاً بالای شاگردان بخواند یک یک سطر بعداً خود استاد درس را مکملاً تکرار نماید نظم را به نثر تبدیل نماید و لغات مهم و کلمات جدید را روی تخته بنویسد و بالای همه طلاب بخواند.

۷- لغات درس معنی و در جملات استعمال شود.

۸- کار خانگی و راجع به درس آینده هدایت داده شود.

۹- چون شرایط درس مختلف است درصورت امکان معلم صاحب از مواد محیطی استفاده کند و هم درصورت امکان از تختهٔ فللین استفاده نماید.

ب

۱۰ - اقلاً درهفته یکروز طلاب باید با قلم نی برتخته چوبی بنویسند ومشق صورت گیرد چراکه تنها وتنها کارکردن با خودکار خط طلاب راپخته نساخته وکفایت نمی کنند .

۱۱ - استاذ محترم قبل از داخل شدن به صنف دریک کتابچه پلان درسی راتهیه نماید همچنین درس وکار روزمرهٔ خود را به ترتیب بنویسد وخصوصاً پلان درسی که نه تنها برای معلمان نوکار وکم تجربه ضروری است بلکه برای معلمان پخته وسایرمعلمان بدون استثنا ضروری ومهم تلقی میشود ، باخود داشته باشند .

۱۲ - معلم صاحب چهل ویا چهل وپنج دقیقه ساعت تدریسی راطوری تقسیمات نماید تا وقت کارخانگی ، نظافت ، ارزیابی درس جدید وهمه فعالیت های معلم صاحب درآن گنجانیده شود ودراخیر برای رفع خستگی طلاب فکاهی گفته شود .

۱۳ - چون استادان مسئولیت تاریخی ووجدانی دارند همیشه طلاب رانصیحت های ارزشمند نموده وخصوصاً به اتفاق واتحاد تشویق کنند ، وهمچنین آنها رابه مسئولیت های آیندهٔ شان متوجه سازند .

بسم الله الرحمن الرحیم

مناجات

بیفزای[۱] یارب توان مرا — فدای خودت ساز جان مرا
سزاوار[۲] نام مجاهد[۳] نما — من و جمله همسنگران مرا
رها ساز، در دست توفیق ده — ز دست اجانب[۴] عنان[۵] مرا
نگهدار از شر دیو نفاق — الهی! تو هم میهنان[۶] مرا
نگهدار از شر الحاد[۷] و کفر — زمین مرا، آسمان مرا
زبان قلم را به حق باز دار — وگرنه قلم کن زبان مرا
بخون شهادت مزین[۸] نما — عمل نامهٔ[۹] امتحان مرا

بگوئیم نگهدار جان مرا
نگهدار افغانستان مرا

۱- زیاد کن ۲- شایسته ۳- کوشش کننده ۴- بیگانگان ۵- جلب یا اختیار ۶- هموطنان
۷- کفر ۸- زیبا ۹- نامهٔ که بروز آخرت بدست انسان داده میشود

نعت[1]

شکر حق را که پیشوا[2] داریم — پیشوای چو مصطفی (ص)[3] داریم
مهتر و بهتر و گزین[4] همه — سرور و خاتم[5] و نگین همه
او شریعت[6] بیان کند ما را — او طریقت عیان[7] کند ما را
صلوات[8] خدای بر وی باد — تا بروز جزا[9] پیاپی باد
امت او و دوستدار اوئیم — دوستدار چهار یار اوئیم
چون ابوبکر و عمر و عثمان (رض) — مرتضی وان علیهم الرضوان[10]

رحمت حق نثار یارانش
باد بر جمله دوستدارانش

۱- ستایش پیغمبر (ص)، ۲- رهبر ۳- پاک ۴- پسندیده ۵- آخرین ۶- دین و مذهب خداوندی ۷- معلوم ۸- درود و سلام ۹- روز آخرت ۱۰- نام جنت

سوالات :

۱- پیشوای ما مسلمانان که میباشد ؟

۲- کدام یکی از پیغمبران را خاتم النبیین گفته می توانیم ؟

۳- چهار یار پیغمبر (ص) کدام کسان اند ؟

اطاعت از اوامر[۱] خداوند (ج)

خدا (ج) یکی است ، خالق[۲] و مالک[۳] ، رازق[۴] و پرورش دهندهٔ ما است .

چون خداوند خالق ما و تمام جهان و جهانیان است و در زمرهٔ جهانیان ما را از تمام مخلوقات به شکل بهتر آفریده است، و انسان را بر همه چیز برگزیده است و انسان را از میان مخلوقات بر روی زمین خلیفهٔ خود مقرر فرموده است . همچنین خداوند (ج) در خلقت تمام اشیاء بالخصوص انسان صفت کمالی خویش را آشکار نموده است

۱- جمع امر ۲- پیدا کننده ۳- صاحب ۴- روزی رسان

چنانچه بدن یک انسان را از دستگاه های مختلف ساخته ، وهمهٔ آنها را باهمدیگر مربوط و وابسته نموده است . ازقبیل حواس پنجگانه ودستگاه های درونی وبیرونی بدن انسان که هرکدام آنها بایکدیگر معاونت دارند. و درصورت تعادل آنها انسان سالم بوده ودارای عقل سلیم میباشد، که دراین وضع انسان صاحب حیات مرفه[1] وسعادتمند[2] میباشد واین در حالی است که مطابق دستورات الهی عمل شود، وتمام حواس واعضاء بدن طبق دستورات خداوندی درخدمت خود و دیگران وهمچنین درعبادات خدای متعال و درامورمناسب وشایستهٔ[3] انسانیت بکارگماشته شوند .

پس برما لازم است تاتمام اوامرخداوند را قلباً[4] بپذیریم و در زندگی مان بر آنها عمل نمایم تاسعادت دنیاوی واخروی رانصیب خودگردانیم

۱- آرام ۲- نیک بخت ۳- لایق وقابل ۴- ازتهٔ دل

حضرت محمد (ص) پیغمبر خدا است

حضرت محمد (ص) پیغمبر[1] خدا (ج) و فرستاده او ست. ما بندگان خدا (ج) و پیروان پیغمبر خدا حضرت محمد (ص) هستیم نام پدر حضرت محمد (ص) عبدالله و نام مادر حضرت محمد (ص) بی بی آمنه و نام دایه ایکه آنحضرت را شیر میداد و پرورش[2] میکرد بی بی حلیمه است. حضرت محمد (ص) هنوز بدنیا نیامده بود که پدرش عبدالله وفات شد و در سن شش سالگی آنحضرت مادرش وفات گردید و بعد از وفات بی بی آمنه سرپرستی حضرت محمد (ص) را جدشان عبدالمطلب بر عهده داشت.

حضرت محمد (ص) را پدر کلانش خیلی ها دوست میداشت و با او مهربانی می نمود

حضرت محمد (ص) از کودکی با هوش و با ادب بودند.

از طفلی با مردم به اخلاص[3] و صداقت[4] پیش آمدی نمود و در امانتداری مشهور[5] بود، مردم امانت[6] خود را برایشان می سپرد. ازین سبب همه

۱- خبر رسان ۲- تربیت ۳- پاکی نیت ۴- راستی ۵- شهرت یافته ۶- عاریت

او را «امین» میگفتند ، از آنحضرت هیچگاه دروغ شنیده نشده بود از بزرگان احترام میکرد و بر اطفال مهربان بود .

سوالات :

۱- حضرت محمد (ص) کي بود ؟

۲- پدر حضرت محمد (ص) چه نام داشت ؟

۳- بعد از وفات مادرش سرپرستی آنحضرت (ص) را کدام شخص به عهده داشت ؟

۴- حضرت محمد (ص) را چرا امین می گفتند ؟

معلم صاحب در صنف راجع به اوصاف پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) و از کارهاي آنحضرت (ص)، قصه وار یاد آور شوند و راجع به بحث فوق به شاگردان کارخانگی داده شود .

خطاب[1] معلم به شاگردان

شاگردان عزیز خیلی خورسندم[2] که امروز شمارا با چهره های خوش و خندان در صنف پنجم می بینم. آغاز صنف پنجم را به همهٔ تان تبریک میگویم.

فرزندانم: شما که اکنون به صنف پنجم ترقی[3] نموده اید مسئولیت[4] شما نیز بزرگ شده است یعنی صنف پنجم سعی و کوشش زیادی بکار دارد. باید هر مضمون را با دقت کامل بخوانید وصحیح بنویسید در یادگرفتن املاء و انشاء کوشا[5] باشید تا بتوانید در آینده اشخاص[6] مفید[7] جامعهٔ خود شوید.

تمرین: معلم صاحب روحیه شاگردان را همیشه زنده نگهدارد و راجع به اتحاد همرا با طلاب صحبت شود و لغات ذیل معنا شود بعداً لغات در جملات ادبی استعمال گردد.

۱ـ صدا نمودن به کسی ۲ـ خوش ۳ـ پیشرفت ۴ـ جواب ده ۵ـ کوشش کننده ۶ـ جمع شخص ۷ـ فایده مند.

حکایت پسر مجاهد

موتر ما در کوتل ها آهسته آهسته بالا میرفت . درکنار توده های سفید برف سبزه تازه سرکشیده بود، چنین معلوم می شد که اینجا بهار ناوقتر فرا می رسد قله[1] برف آلود و سفید کوه در وادی سرسبز کشور نمود خاصی داشت .

همینکه موتر از کولائی های متعدد[2] گذشت و به سینه فراخ[3] کوتل رسید . ناگهان کودکی درکنار سرک نمودار شد به حیرت افتادم . که دور از آبادیها، کودکی در اینجا چه میکند . وقتی موتر نزدیک او رسید از راننده خواهش کردم که بایستد، همینکه توقف[4] کرد ، کودک نیز بر جایش ایستاد و بر تیشه اش تکیه زد با او سلام کردم

و پرسیدم : بچه جان چه میکنی ؟

گفت : سرک را جور میکنم .

پرسیدم : چرا این قسمت سرک را جور میکنی ؟

۱- بلندترین نقطهٔ کوه ۲- زیاد ۳- کلان ۴- ایستاد

گفت: برادرم در جبهه[1] است و پدرم در آن طرف تپه قلبه میکند.

پرسیدم: آیا تو این کار مشکل را کرده میتوانی؟

گفت: چرا نی، می بینید که از صبح تا حال چند جای سرک را جور کرده ام از کنار سرک سنگ و گِل را میکنم و به چقری های سرک میاندازم تا موتر به آسانی عبور نماید.

گفتم: آیا در بدل این کار بتو پول میدهند؟

گفت: نی رواج[2] ما نیست که پول بگیریم قوم ما سنگ[3] مانده اند که هرکس سرک نزدیک خانه و زمین خود را جور کند. و پول نگیرد.

گفتم: اگر ما بتو پول بدهیم می گیری؟

گفت: نی هرگز نی، شرم است و خلاف رواج مردم ماست. ما این خدمت را خاص برای خدا و وطن خود میکنیم.

۱- میدان جنگ ۲- رسم و عادت ۳- عهد و پیمان نموده اند.

گفتم: اگر ما از تو خواهش کنیم پول میگیری ؟

گفت: نی پدرم قهر میشود. و باز شرم است، که مردم قریهٔ ما بگویند، عبدالله بچهٔ یوسف از موتر مجاهدین پیسه گرفت، من که همین قدر کار برای مجاهدین و وطن خود کرده میتوانم، چرا نکنم ؟

وقتی این حرف را زد با دستان کوچکش تیشهٔ خود را برداشت و به کندن زمین شروع کرد و ما در حیرت[1] تمام به راه خود در حرکت افتادیم.

پس ملتی که کودکانش با چنین عزم[2] راسخ روزهای دشوار[3] را سپری نماید هرگز نمی میرد.

محترم معلم صاحب! همچو حکایت ها راجع به مجاهدین و وطن قصه شود و به شاگردان نظیر آن وظیفه داده شود.

۱- حیران ۲- قصد ۳- سخت

سوالات :

۱- عبدالله سرک را به چه خاطر آباد می نمود ؟

۲- مردم قریه بخاطر آباد نمودن سرک چه تصمیم گرفته بودند ؟

۳- عبدالله از سواری موتر مجاهدین چرا پول نگرفت ؟

ضرب المثل ها

۱- بارکج به منزل نمیرسد .

۲- کور خود بینای مردم .

۳- دزد در کوه جای نمیشود .

۴- چاه کن در چاه است .

۵- آفتاب بدو انگشت پت نمیشود .

۶- منزل دروغ کوتاه است . ضرب المثل ها معنی شود .

تمرین : معلم صاحب از طلاب ضرب المثل های عامیانه را بپرسد و در کتابچه بالای شان بنویسد .

حق وطن

فرزندانم : وطن چیست ؟

وطن جای است که پدرکلانهای ما دران دفن[1] شده اند و ما دران تولد شده بار اول چشم کشوده ایم و در صحن آن قدم بقدم پا گذاشته ایم و از آب و هوای آن استفاده[2] کرده ایم . در ناز و نعمت آن پرورش[3] یافته ایم وطن آغوش مادر مهربان است که همهٔ ما را دوست داشته و تمام نعمت های خود را نثار[4] ما کرده است . آغوش وطن آنقدر پر محبت است که در دنیا نظیری[5] ندارد .

چنانچه پدران ما در زمان تجاوز انگلیس بر افغانستان با استفاده از نیروی ایمان بر خدا ، اتحاد شهامت و غیرت افغانی توانستند که با دست خالی از وطن خود دفاع کنند ، ما هم مانند آنها از میراث شان در مقابل تجاوز روس تا آزادی و استقلال کامل وطن و حاکم شدن عدالت اسلامی دفاع می کنیم .

۱- زیر خاک ۲- فایده گرفتن ۳- تربیت ۴- قربانی ۵- مثل و مانند .

فکاهی

روزی جبار از سرک میگذشت دید که شخصی پوست خربوزه رامیخورد جبار گفت : این چه بی تمیزیست که پوست خربوزه رامیخوری فوراً دور بیند از۔ شخص مذکور جواب داد دور بیندازم که تو برداری . جبار گفت : حالا که مطلبم را دانستی کمی بده که من هم بخورم .

وظائف[1] یک شاگرد

صبح وقت تر باید از خواب بیدار شوید و نماز صبح را ادا نمائید . وقتیکه چای صبح را نوش جان نمودید لباس های مکتب خویش را پوشیده و کتابهای خود را مرتب[2] کرده به مکتب بروید وقتیکه در راه میروید همیشه از دست راست و از کنار جاده حرکت کنید وقتیکه داخل مکتب میشوید برای ملازمان و

تمرین : معلم صاحب شاگردان را وظیفه بدهد که امثال فکاهی را بگویند .

۱۔ جمع وظیفه ۲۔ ترتیب دادن

معلمان و همصنفان خویش سلام بدهید و با هم صنفان خود مهربان باشید. وقتیکه رخصت شدید در خانه به مادر و پدر خود سلام بدهید و با مادر خود در کار های خانه همکاری کنید لباسهای خود را عوض نموده در جای درست بگذارید. دروس روزمره را تکرار کنید همه روزه اقلاً یک صفحه خط بنویسید تا که املا و انشاء شما خوب شود و هوش کنید که نماز پنجگانه را فراموش[1] نکنید. و متوجه نظافت[2] خود باشید نظافت خود، نظافت کتابها و نظافت صنف یک وظیفهٔ مهم شماست.

عزیزانم: نظافت جز ایمان است پیغمبر خدا نظافت را دوست میداشت اگر به نکات فوق[3] شما عمل نمائید انشاءالله همیشه کامیاب و سرفراز میباشید اینست باعث ترقی شما.

تمرین: لغات ذیل معنی و در جملات ادبی استعمال گردد.

۱- از یاد بردن ۲- پاکی ۳- بالا

حکایت[1]

یکی خوب کردار و خوشخوی بود　　که بدسیرتان[2] را نکو گوی بود
بخوابش کسی دید چون درگذشت[3]　　که باری حکایت کن از سرگذشت
دهانی بخنده چو گل باز کرد　　چو بلبل بصوتی[4] خوش آغاز کرد
که برمن نکردند سختی بسی[5]　　که من سخت نگرفتمی بر کسی

«سعدی»

تمرین:

معلم صاحب نظم فوق را به نثر تبدیل نموده و نتیجهٔ آنرا بطلاب بفهمانید.

لغات ذیل معنیٰ و در جملات مناسب استعمال نمایند.

۱- قصه　۲- بداخلاقها　۳- فوت کرد　۴- بصدائی　۵- بسیار

شیرفروش

روزگاری خواجه‌ای بود که همه روزه شیر گوسفندان را می دوشید و آب زیاد با شیر می آمیخت و میفروخت ، و پول زیاد بدست می آورد .

شیرفروش مشغول کار خود بود که یکی از روز ها چوپان رمه را در دامنه کوه می چراند یکبار هوا تاریک شده ابر پیدا شد و باران شروع به باریدن کرد ، ناگاه سیل آمد و رمه را برد چوپان گریان و نالان نزد خواجه آمد .

خواجه پرسید که رمه را چه کردی ؟

چوپان جواب داد :

خواجه صاحب آن آبهائیکه هر روز در شیر میانداختی همه با هم یکجا شده سیل شد و رمه را برد .

تمرین : معلم صاحب نتیجهٔ درس را به شاگردان بگوید و لغات ذیل را معنی کنید .

۱- صاحب ۲- مخلوط میکرد ۳- دفعتاً ۴- گریان

رقعهٔ مریضی

محترم سر معلم صاحب السلام علیکم و رحمة‌الله و برکاتهٔ !

اینجانب احمد فرید ولد احمد مُرید متعلم صنف پنجم نسبت مریضی که عاید[1] حالم گردیده است برای خواندن دروس خویش حاضر شده نمیتوانم امیدوارم که معذرتم[2] را پذیرفته[3] مریض معامله فرمائید. با احترام

شاگرد شما احمد فرید

یوم سه‌شنبه مورخهٔ ۹ میزان ۱۳۶۵ هـ.ش

تمرین : لغات ذیل معنی شود و نوشتن رقعه کار ضروری به طلاب وظیفهٔ خانگی داده شود.

۱- پیش شده ۲- عذرم ۳- قبول کرده .

باغبان پیر

فرزندانم: روزگاری باغبان پیری بود که یازده فرزند جوان داشت باغبان شخص زحمت کش بود کار میکرد و لقمهٔ نان حلال بدست می آورد و میخورد باغبان بسیار پیر شده بود، مریض شد چون شخص عاقل[1] بود. فرزندان خویش را طلب کرد و برای آنها گفت هریک بروید یکدانه خمچه بیاورید فرزندان رفتند یک، یک خمچه آوردند باغبان رو به فرزندان کرده گفت همهٔ خمچه ها را یکجا کنید و محکم بسته کنید وقتیکه خمچه ها را باهم بستند، به هریکی از فرزندان گفت تا آنرا بشکنانند، اما هیچ یکی از آنها نتوانست که بستهٔ خمچه ها را بشکنانند باغبان تجربه[2] کار و عاقل بستهٔ خمچه را گرفت ویک، یک خمچه را جدا کرد و شکستاند .فرزندان پرسیدند که ای پدر درین چه پندی بود.

پدر جواب داد که ای فرزندان اگر شما اتفاق داشته باشید ویک دست باشید

۱- دانا ۲- آزمودن یا آزمایش

هیچ قوتی نمیتواند شما را شکست دهد اگر بی اتفاق و جدا جدا بُودید مثل من یکنفر ضعیف[1] که در حالت نزع[2] باشد شما را شکست میدهد وازبین می برد.

تمرین : معلم صاحب هدف این درس را بزبان ساده و روان به شاگردان بفهماند و نتیجهٔ اتفاق و هم نتیجهٔ بدی نفاق را برای شان بگوید.

۱- ناتوان ۲- جان کندن.

نتیجهٔ دروغ

شبانی در کوهساری شبانی میکرد و در نزدیک آن قریه‌ای بود که مردم در آن قریه زندگانی داشتند، یک شب شبان[1] تصمیم[2] گرفت که مردم ده را فریب دهد. فریاد[3] زد که گرگ آمد، گرگ آمد. مردم قریه صدای او را شنیده با چوب و تبر بطرف او دویدند و دیدند که گرگ نیست از شبان پرسیدند گرگ کجا ست. شبان گفت پیش از آمدن شما سگ قوی پنجهٔ من گرگ را گریختاند. شب دیگر باز با صدای بلند فریاد زد، گرگ آمد، گرگ آمد. باز مردم قریه به کمک او شتافتند[4] مگر از گرگ هیچ اثری[5] نبود و مردم قریه فهمیدند که دروغ میگوید.

شب دیگر براستی بر رمهٔ او گرگ حمله نمود. هرقدر که فریاد نمود هیچ کس به کمک او نیامد و فکر نمودند که دروغ میگوید. گرگ گوسفندان متعدد را زخمی نمود. چون صبح شد مردم قریه حال شبان و گوسفندان را دیدند به شبان گفتند

۱- چوپان ۲- قصد ۳- صدا، ناله و فغان ۴- دویدند ۵- نشان

این نتیجهٔ دروغ تو است. اگر تو بدون سبب دروغ نمی گفتی به این حالت نمی افتادی در حالیکه ما صدای ترا شنیدیم. فکر نمودیم که مثل شب های گذشته دروغ میگوئی. شبان ازین کار خود بی نهایت پشیمان شده و تصمیم گرفت تا در آینده دروغ نگوید.

فکاهی

جوانی تازه از میدان جنگ برگشته بود. مردم قریه از او پرسیدند که در جنگ چه کردی؟

جوان جواب داد. پای یکی از دشمنان را بریدم. پرسیدند چرا سرش نبریدی؟ گفت زیراکه سرش را دیگر کسی بریده بود.

تمرین:

استاذ محترم نتیجه دروغ را به شاگردان فهمانده و از ایشان چند فکاهی کوتاه درخواست نماید.

هجرت

هجرت به معنای دور شدن و جدا شدن از منزل و مسکن[1] اصلی بخاطر رضای خداوند(ج) میباشد. کافران مکه پیش از هجرت مسلمانان همه وقت مانع نشر دین مقدس اسلام میگردیدند. و مسلمانان را نمی گذاشتند که اوامر خداوند(ج) را بطور آزادانه بجا نمایند، حتی چندین مرتبه قصد کشتن حضرت پیغمبر(ص) را کردند. بناً حضرت پیغمبر(ص) با پیروان خویش به قصد نشر[2] بهتر دین مقدس اسلام به امر خداوند(ج) به مدینهٔ منوره[3] هجرت نمودند و مردم مدینهٔ منوره از ایشان و همه مسلمانان استقبال[4] نیک نمودند. حتی از مال و دارائی خود به مهاجرین کمک نمودند. و مردم دسته دسته بحضور پیغمبر(ص) مشرف شده و دین اسلام را قبول نمودند. چون در مدینهٔ منوره تعداد مسلمانان روز بروز زیاد می شد. کفار مکه ازین وضع سخت در تشویش بودند و دسایس گوناگون را مطرح می نمودند، اما بالآخره در سال هشتم هجری مکه معظمه[5]

۱- خانه ۲- پراگنده کردن، پخش کردن ۳- روشن شده ۴- خوش آمد گوئی، پیش آمد ۵- بزرگ

کاملاً بدست مسلمانان فتح شد.

چون ما نیز امت حضرت پیغمبر(ص) استیم، بنابران در امور زندگی از خود ایشان پیروی می نمائیم. هنگامیکه روسهای متجاوز و غلامان فریب خوردهٔ شان بر وطن ما هجوم آوردند و به مسلمانان دست ظلم و آزار دراز کردند ما هم به پیروی حضرت پیغمبر(ص)، و دیگر مسلمانان راه هجرت را پیش گرفتیم و مهاجر شدیم. پس در هجرت باید از همه اولتر تمام اوامر خداوند(ج)، را بجا آریم و از چیز های که منع نموده است پرهیز نمائیم و بحیث یک مسلمان کامل آمادهٔ جهاد شویم.

تمرین:

۱- چه باعث شد که مردم مسلمان افغانستان مهاجر شدند؟

۲- هجرت درکدام وقت بالای مسلمانان لازم است؟

۳- مسلمانان باید در زمان هجرت چه کار کنند؟

وقت شناسی

شاگردان عزیز! شما میدانید که وقت در زندگی چقدر اهمیت و ارزش دارد. وقت بزرگترین سرمایه انسان بشمار میرود که نباید آنرا بیهوده[1] تلف[2] نمود. پس برای اینکه اوقات عزیز تان ضایع نشود، هرکدام تان باید یک تقسیم اوقات منظم داشته باشید تا از تلف شدن وقت جلوگیری بعمل آید. یعنی وقت درس و تعلیم، وقت های نماز و عبادت و تفریح باید معلوم باشد. لحظهٔ هم وقت قیمتی خود را ضایع نسازید. وظایفی را که به شما سپرده میشوند باید در وقت معین، بصورت منظم انجام دهید و در آن غفلت ننمائید. اوقات خود را صرف آموختن علوم اسلامی و عبادات خداوندی نمائید.

سوالات:

۱- از وقت گرانبهای خود چطور استفاده نمایم؟

۲- ضایع نمودن وقت برای یک شاگرد چه ضرر دارد؟

۱- بی فایده ۲- ضایع ساختن

نفاق

خداوند ج همه مسلمانان را به اتحاد و اتفاق امر نموده است. هرکسیکه درین مسلمانان نفاق[1] می اندازد و سبب جدائي مسلمين ميگردد، درحقيقت پيرو شيطان بوده گناه بزرگ را مرتکب میشود.

نفاق یک جامعه را فاسد می سازد زیرا هرکدام از افراد جامعه عوض اخوت[2] و برادری بایک دیگر دشمنی میکنند وبجای اطاعت قانون اسلام ازقانون هاي غیر اسلامی پیروی مینمایند. درین صورت عوض یک راه چندین راه پیدا میشود واین خود سبب دشمنی و خصومت[3] میگردد.

مملکت عزیز ما افغانستان سرزمینی است که همه مردم آن مسلمان هستند. و درهر عصر و زمان از دین مقدس اسلام دفاع کرده و همیشه مقابل تجاوزگران دریک صف قرار داشته اند. مگر حکومت های وقت و اشخاص فاسد و غیراسلامی مردم

۱- دوروئی ۲- برادری ۳- دشمنی

افغانستان را متفرق ساخته و از تعلیمات اسلامی دور نگهداشتند، همین
عمل سبب شد تا کفار به بهانه های گوناگون داخل افغانستان گردیده و ضد اسلام
فعالیت نمایند.

چنانچه اکنون تجاوز نظامی روسهای جنایت کار بر سرزمین ما نتیجهٔ همان روش
غیر اسلامی و نفاق افگنی اجانب و غفلت حکومت های همان وقت میباشد.
اما خوشبختانه مردم مسلمان افغانستان این بارهم تسلیم تجاوزگران نگردیده و همگی
یکسره دست به جهاد مسلحانه زدند.

مگر چیزیکه سبب تکمیل جهاد و موفقیت نهائی[1] مجاهدین میگردد فعالیت و زحمت
کشیدن در راه ازبین بردن نفاق و چند دستگی و ایجاد[2] صف واحد اسلامی میباشد.

تمرین: ۱- کسانیکه در بین مسلمانان نفاق می اندازد چه کسانی اند؟

۲- نفاق در بین یک جامعهٔ اسلامی چه ضرر دارد؟ ۳- اگر در بین مسلمانان اتحاد کامل بوجود آید چه نتایج نصیب شان خواهد شد.

۱- آخری ۲- پیدا نمودن

دوری از صحبت جاهلان

دلا گر خرد[1] مندی و هوشیار — مکن صحبت جاهلان اختیار

ز جاهل[2] گریزنده چون تیر باش — نیامیخته چون شکر شیر باش

ترا اژدها گر بود یار غار — از آن به که جاهل بود غمگسار

اگر خصم[3] جان تو عاقل بود — به[4] از دوست داری که جاهل بود

چو جاهل کسی در جهان خوار نیست — که نادان تر از جاهلی کار نیست

ز جاهل نیاید جز افعال[5] بد — وزو نشنود کس جز اقوال[6] بد

سرانجام جاهل جهنم[7] بود — که جاهل نکو عاقبت کم بود

سر جاهلان بر سر دار به — که جاهل به خواری گرفتار به

ز جاهل حذر[8] کردن اولی[9] بود — کزو ننگ دنیا و عقبی[10] بود

عاقل ۲- نادان ۳- دشمن ۴- خوب ۵- جمع فعل ۶- جمع قول ۷- دوزخ ۸- کناره گیری ۹- بهتر

۱۰- روز آخرت - استاد محترم نظم فوق را برای شاگردان ترجمه نمایند.

فکاهی

روزی شتر و روباه همراه بودند. در وسط راه کنار دریا رسیدند. روباه رو به شتر کرده و گفت - در آی و ببین که آب تا چه اندازه است، شتر در آب در آمد و گفت بیا آب از شکم بالا نیست.

روباه گفت بلی، اما از شکم تا شکم تفاوت است.

غزوهٔ احد

کفار مکه بخاطر گرفتن انتقام کشتگان خود در جنگ بدر[1] سپاهی به همراهی مردم اطراف مکه جمع نموده به غرض مقابله با مسلمانان طرف مدینهٔ منوره حرکت نمودند که تعداد آنان به سه هزار نفر جنگی می رسید. وقتیکه این خبر به آنحضرت (ص) رسید ایشان نیز مسلمانان مدینهٔ منوره را جمع نموده و برای مقابله با آنان راجع به تعیین محل جنگ مشوره نمودند. که بعد از اصرار اکثر مسلمانان به این نتیجه رسیدند که

۱- نام جائی در مدینه

بمقابل کفار در دامنۀ کوه احد که در نزدیکی مدینۀ منوره واقع بود بجنگ بپردازند. درین غزوه پس از برگشتن سه صد نفر منافقین تعداد مسلمانان به هفتصد نفر میرسید.

وقتیکه مسلمانان به کوه احد رسیدند، آنحضرت ص نقشۀ جنگ را خودش ترتیب نموده و ترتیباتی راکه لازم بود گرفت. به تعداد پنجاه نفر تیرانداز ماهر[1] را به سرداری عبدالله بن جبیر (رض) در بالای آن دره که پهلوی کوه احد واقع بود و خطر حملۀ دشمن از آن طرف تصور می شد. موظف نموده و برای شان گفتند اگر ما پیروز شویم یا شکست بخوریم از اینجا حرکت نکنید.

وقتیکه جنگ شروع شد بعد از مقابلۀ شدید سربازان اسلام پیروز شدند. و به جمع نمودن غنایم پرداختند، اشخاصیکه بالای گردنۀ کوه به محافظت گماشته شده بودند دیدند که مسلمانان پیروز شدند و بفکر اینکه جنگ خاتمه یافته و پیروزی کامل نصیب مسلمانان شده است، و در غنایم حصه بگیرند واز آنجا پائین امدند، اما عبدالله بن جبیر (رض) با یازده تن به

۱- لایق - کارآزموده

نگهبانی گردنه استوار ماندند، وقتی کفار مواضع را خالی دیدند بسوی آن حمله آوردند، و محافظین دره بعد از مقاومت شدید به شهادت رسیدند. و سپاه اسلام که از عقب خاطرجمع بودند ناگهان تحت هجوم مشرکین قرار گرفتند.

به تعداد هفتاد تن از مسلمانان در این جا شهید شدند که حضرت حمزه «رض» کاکای پیامبر اسلام «ص» در جمله آن شهدا شامل بودند.

حضرت محمد «ص» نیز درین جنگ جراحتی برداشته ویک دندان مبارک شان شهید شد.

ظاهراً هرگونه اسباب شکست مسلمانان به نظر میآمد. درهمین وقت وحي الهی به آنحضرت «ص» نازل گردید که فرمود: سست مشوید واندوهناک مباشید و شما غالبید اگر ایماندار هستید آن ندای الهی دلهای شکسته را پیوند نمود با وجود ناراحتی وخستگی زیاد دوباره بر مشرکان حمله ورشده کفار یکه ظاهراً کامیاب به نظر می آمدند مقاومت را از دست داده و سر افگنده ازمیدان گریختند، و پیروزی

نصیب مسلمانان گردید.

سوالات :

۱- در غزوه احد تعداد کفار چند نفر و از مسلمانان به چند نفر میرسید ؟

۲- تیراندازان ماهر در کجا سنگر گرفته بودند ؟

۳- درین جنگ چند تن از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند ؟

۴- درین غزوه بحضرت محمد (ص)، چه اذیت رسید ؟

۵- در غزوهٔ احد شخص حضرت محمد (ص) به اکثریت اطاعت فرمود یا خیر ؟

۶- چه باعث شکست جهاد در غزوهٔ احد گردید درحالیکه کفار در شکست بودند ؟

۷- آیا حضرت پیغمبر (ص) در جهاد و طرح نقشهٔ جهاد حصه میگرفتند یا خیر ؟

اسلام و کمونیزم

اسلام مردم جهان را دعوت میدهد تا عقیده داشته باشند که خداوند یگانه و توانا وجود دارد که آفریننده جهان و تمام کائنات است. کسانیکه براین عقیده بوده و مطابق اوامر خداوند و رهنمودهای پیغمبرش حضرت محمد (ص)، رفتار نمایند، در دنیا مسلمان نامیده میشوند، و درآخرت جزا و پاداش نیک عقیده و اعمال خودرا میگیرند.

اما کمونیزم برخلاف اسلام مردم را دعوت میدهد تا ازعقیده فوق برحذر بوده و درزندگی دنیا بدون کدام عقیده مانند وحوش دارای آزادی کامل باشند وتنها برای خوش گذرانی دنیا سعی و تلاش نمایند و راجع به آخرت باکی نداشته باشند.

چنانچه یک شخص مسلمان به کمونیست میگوید: بیا مسلمان شو، زیرا اگر اسلام را پذیرفتی آرامش دنیاوی و ثواب اخروی نصیب تو میشود.

ورنه به عذاب گرفتار می شوی . کمونیست میگوید نه ، در اسلام آزادی دنیا وی نیست و با آخرت کاری ندارم ، که این راست نیست .

مسلمان میگوید فکر کن اگر ما و تو هردو بمیریم و به روز قیامت اگر هیچ چیزی نباشد ، من و تو هردو در یک حالیم ، و اگر ثواب و عذاب باشد ، من ثواب خواهم گرفت و تو در عذاب خواهی ماند.

پس کدام یکی ازین دو راه خوب و درست است ؟

کمونیست گفت اسلام راه درست و بجا است ، لذا مسلمان شد .

مثل

قصه و یا سخن کوتاهی که درمیان مردم مشهور بوده و شامل عبرت باشد آنرا ضرب[1] المثل میگویند .

مطلب از آوردن ضرب المثل ها زود متوجه ساختن شنونده بکارهای نیک میباشد . مثل ها طوریکه بصورت نثر شده به قسم بیت هم آورده شده است .

چنانچه سعدی (رح) فرموده است .

گاوان و خران بار بردار   به ز آدمیان مردم آزار

مطلب اینکه مردمان ، مردم آزار و ظالم از حیوانات و چارپایان هم بدتر اند .

چو بینی که نابینا و چاه است   اگر خاموش بنشینی گناه است

یعنی اشخاص عالم و دانشمند ، اگر جاهلان را راه نمائی نکنند سخت گناه کار میشوند

۱- آوردن مثال

آنرا که حساب پاک است از محاسبه[1] چه باک[2] است .

لقمان حکیم را گفتند ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان ، زیرا هر کاری که از آنها در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم و عقب آن نگشتم .

نان و پیاز به پیشانی باز .

آدم خوش معامله شریک مال مردم است .

احساس یک مادر

شب بود تاریک و خوفناک[3] ، کوچه لای بود در پس کوچه ها و در آخرین نقطهٔ این کوچه دروازهٔ رنگ رفته و شکسته ای معلوم می شد . که نظر هر رهگذر با احساس[4] و دل شکسته را بخود جلب میکرد . و این احساس را در دل انسان بیدار میساخت که چه انسان مظلوم و بیچارهٔ[5] درین جا زندگی میکند .

من هم به همین فکر براه خود ادامه دادم ، تا به نزدیک این خانه رسیدم ،

۱- حساب ۲- ترس ۳- ترسناک ۴- درک ۵- بیچاره

وخیال عبور[1] را داشتم که دفعتاً آواز گریه وزاری بگوشم رسید. ومرا از رفتن مانع[2] شد، وبادل بسیار لرزان ایستادم وشنیدم، مادری بالای جسد پسر جوان مرگ خویش باگفتن این کلمه ها ناله میکند ومیگرید.

واخ پسر مجاهدم، پسر مسلمانم پسر شریف وباغیرتم پسر وطن دوستم، پسر شهیدم که خود را فدای دین ووطن عزیزت نمودی پسر خوبم تو بهترین مرگ دنیا را نصیب شدی تو جام شهادت را نوشیدی، اما پسر باغیرتم مرا دراین دنیا باغم واندوه تنها گذاشتی مرا برای کدام کس گذاشتی، پدرت هم خود را درهمین راه شهید ساخت ومرا تنها گذاشت.

من هم توانستم ازین اضافه کلمات این مادر را که درآغوش نجیب[3] خویش چنین شیرمردی راپرورده بود طاقت کنم. من خود رابصفت یک زن افغان ووطن دوست شامل ماتم[4] این مادر نموده داخل خانه شدم وبعد ازکمی گریه چادراین

۱- گذشتن ۲- سد شدن ۳- پاک ۴- غم

مادر شریف را گرفته و از قول[1] تمام مجاهدین افغانستان و وطن این دلداری را برایش دادم، گفتم، مادرم مادر خوبم! تو با این وجود نحیف[2] و ناتوان خویش که چنین شیرمردی را از دست داده‌ئی، خود را تنها ندانی تو تنها نیستی همه دختران و پسران این سرزمین با تو یکجا هستند، و پایهٔ تابوت این جوان مرد را بر زمین نمیگذارند، و اسلحهٔ این شیرمرد را بدون صدا رها نمی کنند.

مادر خوبم! من از قول همه مجاهدین و شریک راه آنها این امیدواری را میدهم که به همین زودی ها سرزمین اسلامی خویش را، سرزمین شیرمردان را از دست غارت گران و چپاولگران و بی دین ها و ناپاکها آزاد خواهیم ساخت و روزی بر مزار[3] این شهدا راه اسلام و وطن دسته های گل خواهیم گذاشت و مرگ مجاهدین شهید خویش را که زندگی با سعادت[4] است جشن خواهیم گرفت. انشاء الله.

زیرا شهید زندهٔ جاوید است.

۱- وعده ۲- ضعیف ۳- قبر ۴- نیک بختی

چند سخن از سعدی (رح)

دو کس رنج بیهوده[1] بردند و سعی بیفایده کردند، یکی آنکه اندوخت[2] و نخورد، و دیگر آنکه آموخت و عمل نکرد.

علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی

یکی را گفتند عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور عسل. حکیمی[3] فرزند خود را وصیت کرد. تا توانی در طلب علم و جمع مال سعی[4] بلیغ[5] بجا آور که ابنای زمان از دو قسم بیرون نیستند.

اگر خواص[6] اند به جهت علم ترا تکریم[7] کنند و هرگاه عوام به سبب مالت تفخیم[8] نمایند.

قطعه

گر نشد مال رو تو علم آموز
که بود نفع آن ز گنج اولی[9]

مال فانی[10] شود بگردش دهر[11]
علم پیوسته باقی است ترا

۱- بی فایده ۲- جمع کرد ۳- دانا ۴- کوشش ۵- زیاد ۶- مردم خاص ۷- عزت ۸- تعظیم و احترام ۹- بهتر ۱۰- نیست و نابود ۱۱- زمانه

مطالعه

مطالعه[1] یا خواندن:

علمی است که پرده های جهل و نادانی را از مقابل دیده گان انسان دور می سازد.
مطالعه است که برای انسان آگاهی می بخشد.

مطالعه معرفی[2] همه خوبی ها است. با مطالعه و خواندن انسان خبیر[3] و بینا میگردد، عالم میشود. و صاحب کمال میگردد. مطالعه برای انسانان قوت و نیروی فکری میدهد.

مطالعه وسیلهٔ خوبی است برای قادر[4] ساختن انسان در شناخت خوب و بد. مطالعه انسان را تشویق میکند تا همیشه کار کند و زحمت بکشد و مطالعه برای همه می فهماند که چطور زندگی کنند چه مسئولیتها دارند، وچگونه رفع مسئولیت کنند. مسئولیت چیست ومسئول[5] کیست. انسانها بکدام راه بروند،

۱- خواندن ۲- نمایش ۳- دانا ۴- توانا ۵- پرسیده شده.

یکی با دیگری چگونه ارتباط[1] بگیرند. احتیاجات خود و دیگران راچطور رفع بسازند.
مشکلاتی راکه انسان درزندگی باآن مقابل میشود چگونه حل نماید.
مطالعه است که انسان را خداشناس میگرداند.
دراثر مطالعه انسان با خود فیصله میکند که به خداوند ج عبادت نماید و برقانون خداوندی بفهمد و مطابق آن عمل کند و هرشخص دیگری اگر خلاف قانون خداوند ج کاری نماید او را هم نصیحت کند واز کارهای بد منع نماید، وبالآخره مطالعه باعث نیک بختی دنیا وآخرت است ازهمین جهت درقرآن کریم هم بسیار تاکید گردیده که انسان باید بخواند وبا خواندن ومطالعه راه بهتر را انتخاب نماید وهمان راه را دنبال نماید.

پس وقتیکه مطالعه این قدر منفعت ها را با خود همراه دارد. به شاگردان عزیز توصیه میشود تا همیشه کتابهای سودمند ومفید را بخوانند وازآنها علم بیاموزند ومطابق آن حرکت نمایند.

۱- پیوستگی

سوالات :

۱- مطالعه چیست ؟

۲- مطالعه به انسان چه فایده دارد ؟

۳- مطالعهٔ کدام کتب برای انسان ضروری است ؟

حضرت سلمان فارسی (رض)

آورده اند که سلمان فارسی (رض) در یکی از شهرها امیر بود عادت او در امارت[۱] وحکومت نیز تغییر نکرده بود، گلیم می پوشید و پیاده راه میرفت واحتیاجات خانهٔ خودرا خود شان تهیه می نمود .

روزی مردی سبدی خریده و برسر نهاده بود، شخصی رامی خواست که آنرا بخانه اش ببرد ، ناگاه سلمان فارسی (رض) آنجا رسید، وآن شخص حضرت سلمان فارسی (رض) رانشناخت وسبد رابوی داد تا بخانه اش برساند .

۱- فرمان روائی

در راه مردی پیشروی او آمد و گفت ای امیر این بار را به کجا میبری، صاحب سبد دانست که او سلمان فارسی و امیر است، طلب عفو[1] کرد و گفت مرا ببخش که ترا نشناختم و ندانستم. حضرت سلمان رض، هیچ چیزی نگفت و بار را به منزل او رسانید و گفت من که به عهد خود وفا نمودم، حالا تو عهد کن که دیگر کسی را به بیگار نگیری و کاری را که توانش داشته باشی خود اجرا کن که به کمال تو نقصان نمی رسد.

سوالات :

۱- حضرت سلمان فارسی که بود ؟

۲- زندگی حضرت سلمان (رض) در وقت امارت وی چگونه بوُد ؟

۳- حضرت سلمان فارسی (رض) راجع به بیگار گرفتن اشخاص چه نظر داشت ؟

۱- بخشش -

حکایت

دو برادر بودند . یکی خدمت سلطان میکرد و دیگری بسعی بازوی خود نان میخورد. روزی با هم صحبت میکردند ، یکی گفت چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن رهائی یابی .

دیگری گفت تو چرا کار نکنی تا از ذلت[1] خدمت رستگار گردی ، زیراکه خردمندان[2] گفته اند که نان خود خوردن و نشستن از کمر زرین بستن و بخدمت ایستادن اولی[3] تر است .

بدست آهک تفته[4] کردن خمیر
به ازوست بر سینه پیش امیر

قطعه

عمر گرانمایه درین صرف شد
تا چه خورم صیف[5] و چه پوشم شتا[6]

ای شکم خیره بنانی بساز
تا نکنی پشت بخدمت دوتا[7]

۱- خواری ۲- دانشمندان ۳- بهتر ۴- گرم، داغ ۵- تابستان ۶- زمستان

آداب سخن گفتن

حکما[1] گفته اند که هرگز کسی بجهل خود اقرار نکرده است مگر آنکس که چون دیگری در سخن باشد همچنان تمام ناگفته سخن آغاز کند .

سخن را سر است ای خردمند وبن[2]

میاور سخن در میان سخن

خداوند[3] تدبیر و فرهنگ[4] و هوش

نگوید سخن تا نبیند خموش

۱- جمع حکیم ، صاحب حکمت ۲- انجام ۳- صاحب ۴ - علم و دانش

حکایت

یک طفل از بزرگی پرسید که بلوغ[1] چیست ؟

بزرگ جواب داد که بلوغ را سه نشانی هست .

اول پانزده سالگی ، دوم احتلام[2] و سوم برآمدن موی پیش[3] اما در حقیقت آنرا یک نشانی بُود . و آن اینکه شخص در جستجوی[4] رضای خداوند (ج)، باشد نه در بند نفس خویش . هرکسی را این صفت موجود نیست در صف[5] بالغان بحساب نرود .

بصورت آدمی شد قطرهٔ آب ‌‌‌‌ ‌ ‌ که چهل روزش قرار اندر رَحِم[6] ماند
وگر چهل ساله را عقل و ادب نیست ‌ ‌ ‌ به تحقیقش نشاید آدمی خواند

۱- رسیدن ، پخته شدن ۲- بازی دادن شیطان ۳- موی زیرناف ۴- در تلاش ۵- قطار ۶- بچه دان

نصیحت

شخصی دید که ابلهی[1] بی حرمتی[2] دانشمندی[3] را میکند. آن شخص گفت:
اگر این دانا می بود کار او با نادان بدینجا نمی رسید.

دو عاقل را نباشد کین[4] و پیکار[5] / نه دانائی ستیزد[6] با سبکسار[7]
اگر نادان بوحشت[8] سخت گوید / خردمندش[9] به نرمی دل بجوید
دو صاحبدل نگهدارند موئی / همیدون[10] سرکشی و آزرم[11] جوئی
وگر در هر دو جانب جاهلانند / اگر زنجیر باشد بگسلانند
یکی را زشت خوئی داد دشنام / تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام[12]
بتر زانم که خواهی گفتن آنی / که دانم عیب من چون من ندانی

۱- نادان ۲- بی عزتی ۳- صاحب دانش و علم ۴- کینه ۵- جنگ ۶- جنگ ۷- شتابزده، بی حوصله، بی خرد
۸- ترس و اندوه، وحشی گری ۹- دانا ۱۰- همان دم ۱۱- حیا، نرمی، شرف ۱۲- انجام

حکایت

مردی چشم درد بود، خواست چشمانش را درمان[1] کند.

نزد بیطار[2] رفت. بیطار آنچه را در چشم چارپایان میکرد در چشم او کشید آن مرد کور شد.

شکایت خود را به حاکم برد. حاکم به وی گفت برو هیچ تاوان نیست، زیرا اگر تو خر نبودی، نزد بیطار نمی رفتی.

مقصود ازین حکایت آنست تا بدانیم که هر شخص ناآزموده[3] را کار بزرگ سپردن خطاست. زیرا با آنکه این کار باعث ندامت[4] میگردد در نظر خردمندان[5] بیعقلی بحساب میرود.

ندهد هوشمند[6] روشن[7] رای بفرومایه[8] کارهای خطیر[9]

بوریاباف اگرچه بافنده است نبرندش به کارگاه[10] حریر[11]

۱- تداوی ۲- داکتر چارپایان ۳- تجربه ناشده، غیرورزیده ۴- افسوس و پشیمانی ۵- عاقلان، دانایان ۶- هوشیار ۷- روشن فکر ۸- ناکس، بی هنر، نادان ۹- بزرگ ۱۰- کارخانه ۱۱- ابریشم، پارچهٔ ابریشمی

ترحم بر یتیمان

پدرمرده[1] را سایه بر سر فکن | غبارش بیفشان و خارش بکن

ندانی چه بودش فرومانده سخت | بود تازه بی بیخ هرگز درخت

چو بینی یتیمی سر افکنده پیش | مده بوسه بر روی فرزند خویش

یتیم ار بگرید که نازش خرد | وگر خشم گیرد که بارش برد

الا[2] تا نگرید که عرش عظیم | بلرزد همی چون بگرید یتیم

برحمت بکن آبش از دیده پاک | به شفقت بیفشانش از چهره خاک

اگر سایه خود برفت از سرش | تو در سایه خویشتن پرورش

من آنگه سر تاجور داشتم | که سر در کنار پدر داشتم

اگر بر وجودم نشستی مگس | پریشان شدی خاطر چند کس

کنون گر بزندان برندم اسیر | نباشد کس از دوستانم نصیر[3]

مرا باشد از درد طفلان خبر | که در طفلی از سر برفتم پدر

۱- یتیم ۲- زنهار ۳- مددگار

مناجات

یارب بدلم غیر خودت جا مگذار

در دیدهٔ من گرد تمنا مگذار

گفتم ! گفتم زمن نمی آید ، هیچ

رحمی ! رحمی ! مرا بمن وامگذار

یارب مکن از لطف پریشان ما را

هر چند که هست جرم و عصیان ما را

ذات تو غنی و ما همه محتاجیم

محتاج بغیر خود مگردان ما را

ای سِرِّ تو در سینهٔ هر محرم راز پیوسته در رحمت تو بر همه باز

هر کس که بدرگاهِ تو آورد نیاز

محروم ز درگاه تو کی گردد باز